

برکت‌ها را بشمارید



یک سخنران معروف در مجلسی که ۲۰۰ تن در آن حضور داشتند ، یک اسکناس نوی ۲۰ دلاری از جیب درآورد و به همه نشان داد و سپس پرسید: چه کسی مایل است این اسکناس را داشته باشد؟

ظرف چند ثانیه ، دست های حاضران یکی بعد از دیگری بالا رفت .

سخنران به سخنان خود ادامه داد و گفت : بسیار خوب، من این اسکناس را به یکی از شما خواهم داد، اما قبل از آن بگذارید کاری انجام دهم. او سپس در برابر چشمان شگفت زده حاضران ، اسکناس را در مشت خود محاله کرد و پرسید: چه کسی هنوز مایل است صاحب اسکناس شود؟ و دست های حاضران باز هم بالا رفت .

سخنران گفت : اجازه بدهید تا با این اسکناس کار دیگری هم انجام دهم و سپس سئوال را تکرار کنم . پس در برابر نگاههای متعجب تر حاضران اسکناس را محاله شده بروی زمین انداخت و چند بار آن را الگمال کرد و با کفش خود آن را روی زمین کشید . بعد اسکناس را دوباره برداشت و به حاضران نشان داد . اسکناس اکنون نه تنها محاله بلکه خاکی و کثیف نیز شده بود. خوب حالا بگویید چه کسی می‌خواهد صاحب اسکناس شود؟ و باز هم دستهایشان بالا رفت .

در این هنگام سخنران گفت : دوستان من ، شما هم اکنون درس بسیار پرارزشی آموختید و آن اینکه صرف نظر از بالائی که برسر اسکناس آمده، همگی شما همچنان خواستار تصاحب آن هستید . چرا ؟ برای اینکه از ارزش آن چیزی کاسته نشده و هنوز هم ۲۰ دلار ارزش دارد.

او سپس برای نتیجه گیری گفت:» در زندگی واقعی هم وضع بر همین منوال است . ما در بسیاری از موارد با تصمیماتی که می‌گیریم و در برابر فشارها و سختی هایی که با آن روبرو می شویم ، بر زمین می افتیم ، خاک آلوده می شویم و احساس می‌کنیم پیشیزی نمی ارزیم، اما چنین نیست و صرف نظر از اینکه بر سر شما چه آمده باشد و چه می آید ، چه آلوده شده باشید و چه تمیز بمانید ، چه قدتان خم شده باشد و چه راست بر جای ایستاده باشید ، هرگز ارزش خود را از دست نمی دهید و هنوز هم برای کسانی که دوستانتان دارند آدم پرازشری هستید .

سخنران افزود: ارزش زندگی ما به این نیست که چه می‌کنیم یا چه کسی را می شناسیم ، بلکه ارزش ما به آن است که چه هستیم، شما انسان های ویژه ای هستید و هرگز این واقعیت را از یاد نبرید .

همیشه برکت هایی که خداوند به شما داده بشمارید و نه مشکلاتتان را .

مناجات

- الهی**

چون بسویت شتافتم،

در عشق گداختم،

ما و من را انداختم

و تو را با بنده نوازی هایت شناختم.

- الهی**

اغنيا در بند نفسِ **اند،**

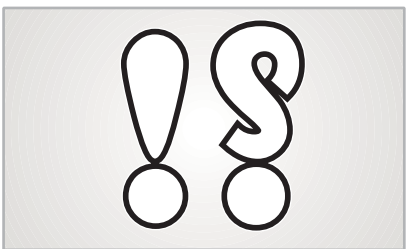
درويشان جويای کسِ **اند،**

من نبنده توّام و بندگان را مولا فریاد رسند،

مپسند که اغیار گویند بند گاني **کنند.**

ريشه يابی یک ضرب المثل

ماست‌ها را کیسه کردن!



تقریباً همه با اصطلاح “کیسه کردن ماست” که معادل “جا زدن” و “ترسیدن” است شنیده یا به کار برده ایم . اما ریشه و دلیل به وجود آمدن این اصطلاح: در اواخر دوران قاجار و هنگامی که در گوشه و کنار مملکت ، یاغیان و گردنکشان، هر یک برای خود علم استقلال افراشته و به تاراج مردم بی پناه مشغول بودند ، صنف ماست بند دارالخلافه تهران نیز با سوء استفاده از بی قانونی امور و از هم گسیخته شدن نظامات اجتماعی، به اجحافخریداران پرداخته و با داخل کردن مقدار معتدلهیی آب در ماست های فروشی سود کلانی به جیب می زدند . مردم ببینوا هم هر چه فریاد می زدند به جایی نمی رسید . این جریان ادامه داشت تا اینکه عین الدوله ، یکی از رجال مستبد و خشن آن دوران به حکومت تهران منسوب شد.

حاکم جدید که می خواست با ضرب شست نشان دادن به بازاریان گران فروش، برای خود نامی دست و پا کند دستور داد هر ماست بندی را که در ماست خود آب داخل می کند و یا ماست هایش را گران تر از حد معمول می فروشد به شدت مجازات کنند. معروف است که به دستور وی چند نفر از ماست بندهای گران فروش را در حالی که در شلواریشان ماست ریخته بودند از سقف دکان ها آویزان کردند. وقتی خبر این بگیر و ببندها در شهر پیچید ، باقی جماعت ماست بند و ماست فروش از ترس عمل مبارزه با گرانفروشی ماست های خود را در کیسه های پارچه ای ریخته تا مقدار آبی که با آن قاطی کرده بودند خارج شود . پس از این واقعه اصطلاح ماست ها را کیسه کردن وارد فرهنگ محاوره ای زبان فارسی شد .

[صغری قره خانی / بیمارستان رستماني گاوبندي]

بندش بوی ماهی می داد به چشمانش که نگاه می کردی تو را به اعماق خلیج می برد . ناله هایش به امواجی می ماند که با ساحل صخره ای دریا برخورد می کرد و قفسه سینه اش مانند لنجی که در طوفان گرفتار شده و او را غرق دریاها می کرد در تلاطم بود. مردی که یک عمر توانسته بود موج های دریا را در هم بشکند اینک در مصاف با دریا موج ها پشتش را به خاک آورده بود. در اطاف این مرد شکست خورده از روزگار ، سفیدجامه پوشان حلقه زده بودند و مانند نگین او را در بر گرفته بودند . با عجله و دقت کار می کردند . این پرستاران سفیدپوش تمام نیروی خود را در کف اخلاص گذاشته تا بار دیگر خون دوباره زیستن را در رگهای مرد ماهیگیر جریان دهند . ساعت ها تلاش طول کشید، به چهره هر یک از آنها که می نگریستی گویا عزیزترین کسانشان در حال جان دادن بود .

عرق مانند دانه های مورارید روی پیشانی ها می غلتید . خستگی در آنجا هیچ مفهومی نداشت ، هیچ حرفی به جز اصطلاحات بین آنها رد و بدل نمی شد . فضا ملو از بوی عشق و احسان و دوستی شده بود. این شعر در آن میان معنای خود را پیدا کرده بود:

بني آدم اعضاى یکديگرند

که در آفرینش زیگ گهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

به سپیده صبح چیزی نمانده بود . آ یا بیچار ما بار دیگر طلوع فجر را نظاره خواهد کرد . کم کم پرستاران دست از کار می کشیدند، گویا تلاش آنها نتیجه داده بود . نگاهی پر از امید و تبسمی پر از عشق چهره فرشتگان نجات را پر کرده بود و این گویای آن بود که نتیجه تلاش مداوم چند ساعته خود را می دیدند و سینه بیمار مانند دریایی که بعد از طوفان ساکت و آرام موج



[سیدرضاهاشمی زاده / قطعه ادبی]

چکید ازآسمان بغض ،
چه اشکی تلخ و رها شد برگیسوی وحشی باد ،
سوگوار برگ بیماری بود که ازینلندای درخت فروافتاد و دیروزمرد.

ناشناس مرغی درگزن،
نجواکردشب قبل ازپروازش باگوش سبز درخت :
” می میرد امروز و فردا

این فسرده برگ تنها بایورش اولین باد همین جا .
برگی که دیروز مرد خاطرش پروید از یاد سبز باغ وتازگی خیس باران وشبهای جیرجیرکی .
موج می زد دردریای ذهنش آوای چلچله های غریب وسوز نی چوپان آبادی وعشق پاک دخترگل به گلاب فروش دوره گرد.

روزهایی چند، برگ سبز در پی کشف رازی بود که چرا باید بمیرد؟معمای ژرفش رابارها کاوید و از گل وآب و پروانه پرسید و پاسخ نشتید.

دو شب پیش ازمرگش یک پرستو گره ابهامش راه رازی با شکوه بگشود:

” تونمی میری ،فرومی افتی به آب زیر درخت ، آن آینه سرشاز زندگی و می گذرد روزهایی ودوباره

فرهنگ و هنر

مرد ماهیگیر



می زد، بالا و پایین می رفت . انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است و دخترکی که تا آن لحظه گوشه ای ایستاده بود و شاید هزاران فکران مغز کوچکش گشته بود که آیا پدرم بار دیگر مرا در آغوش خواهد کشید؟ آیا دوباره برابم صدف از کنار دریا خواهد آورد؟
آیا پدر مرا نجات خواهند داد؟ ناگهان برق امید در چشمان دخترک شد.»

زده شد . دستهای گرم پرستار دستهای سرد او را گرم کرد و این صدا در گوش دخترک پیچید : دخترم می توانی بری پهلوی بابا. دخترک با چشمانی پر از اشک شوق با نگاه از پرستاران تشکر کرد و یا شاید در قلبش فریاد می زد : «درآینده پرستار خواهم شد.»

مرگ زرد برگ

تو ای زرد و ناشاد جوانه می زنی به آسمان در این گردونه ی ابدنآک پر راز و رمزِ ویرگ دانست که چرا باید بمیرد؟! شور قیامت بهارجاری شد در رگهای یادش .

آنگاه بودکه با لیخندی به وسعت تمام سبزی ها وبرگهای رقصان وزمزمه جاری رودخانه وسرود ناب سرنزدگی از شاخه زندگی رها کرد
دستان زرد وفروتن خود را .
اوفهمیده بود به اندازه زاویه های لطیف درکش مرگ پایانی برای آغاز است و می میرد تا دوباره سبز وشاداب بیارد از سینه ی پرشیر ابری و بروید بر دستان تمنای درختان ایستاده به دعا.

فداوندا!

- با دادن آرامش به فکرم، از شدت تپش قلمم کم کن.

- با ازانی داشتن بینشی برای توجه به عظمت ابدیت ، سرعت گام های شتابزده ام را کاهش ده.

- در میان سردرگمی های روزانه ام، آرامش ابدی کوهستان ها را به من عطا کن .

- با یادآوری آوای گوش نواز جریان آب، تنش های عصبی را از من دور نگهدار .

- به من کمک کن تا قدرت جادویی حیات بخش خواب را بشناسم.

این هنر را به من بیاموز تا هر روز، دقایقی کوتاه از وقتم را صرف تماشای گل ها کنم، با یک دوست قدیمی گفت و گو نمایم یا دوست تازه ای برای خود بیایم .

این هنر را به من بیاموز به عتکوتی که تا می تند خیره شوم، به کودکی خردسال لیخند زنم و یا چند سطر از یک کتاب خوب را بخوانم .

■ خدا یا از شتاب زندگی ام کم کن و به من یاری بده ریشه های خود را به عمق خاک ارزش های بادوام زندگی بفروستم تا بتوانم به سوی ستارگان رشد کنم… به سوی سرنوشت بزرگتر خودم!

آمین…

باز آ...

من کویری تشنه ام ، باز آ تو سیراب نما

من غریبی خسته ام ، باز آ تو پیدای نما

من نهالی تازه ام ،از خاک بیرون آمده

این جوانه سخت بیمار است، درمانم نما

من برای سر و گشتن آدمم در جمع باغ

تا شوم سرسبز چون شمشاد ،تیمارم نما

من درون تنی از آلودگی ها مانده ام

تا که پژمرده نگردم آب ایمانم نما

تا که گردم خاضع و فرمانبر از بهر خدا

عشق در روجم بگیرد جان، تو شیدایم نما

ای اذان اکنون تو می جوشی درون سینه ام

صبر کن تا گم شوم در دوست پیدایم نما

مقصوده معمار زاده

با مافظا...

بشنو این نکته که خود را زغم آزاد کنی

خون خوری گر طلب روزی نهناده کنی

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف

هگر اسباب بزرگی همه آماده کنی

شکوه تاج سلطانی که بیج جان در آرن درج است

کلاهی دلکشن لهما به ترکے سر نمی ارزد

چه آسان می نجود لول غم دریا به بوی سود

غلظ کردم که این طوفان به صد گوهر نمی ارزد

۴

چهارشنبه ۵ دی‌ماه ۱۳۸۶ برابر با ۱۶ دی‌ال‌حجه ۱۴۲۸

نمایشگاه در دنیای ارتباطات از اهمیت خاصی برخوردار است

■ کارشناس آموزشی و فرهنگی ستاد اقامه نماز استان در جلسه ای که با حضور کارشناسان و متخصصین دستگاههای فرهنگی استان در سالن اجتماعات نهفت سوادآموزی برگزار گردید، گفت: از آنجا که نمایشگاه مبتنی بر تجربه های تصویری و حسی است و از طریق مشاهده صورت می پذیرد ، یادگیری، آموزش و تبلیغ و ارائه گزارش عملکرد بسیار موثر تر واقع می گردد.

علی ندامت “در این نشست افزود: برپایی نمایشگاه به عنوان یک مقوله فرهنگی مورد نیاز همه جوامع و فعالیتهاست که می تواند به صورت دائمی و یا موقت برپا شود. وی تصریح کرد: نمایشگاه سعی بر گردآوری و عرضه بهترین و آخرین دستاوردها و ارائه فعالیت های جدید و ابتکاری است . در حقیقت گردآوری و عرضه بهترین ها و اصلی ترین ها، کار نمایشگاه است .

با توجه به نقش و جایگاه ارزنده نمایشگاه در تبلیغ و ترویج فعالیت ها و ارائه تلاش ها سزاوارست برای تبلیغ و ترویج فرهنگ ارزشمند نماز و ارائه و عرضه فعالیت های انجام شده در راستای احیا و گسترش آن و قدردانی از دست اندرکاران و تلاشگران از این رسانه به نحو مطلوب و شایسته ای استفاده شود. بدیهی است تحقق این اقدام بستگی به مشارکت و همدلی همه دستگاههای اجرایی استان بخصوص دستگاههای فرهنگی دارد و ستاد اقامه نماز استان فرمزگان نیز به منظور بهره گیری از توان و استعدادهای هنری هنرمندان جوان استان جهت توسعه و ترویج فرهنگ نورانی نماز اقدام به برگزاری نخستین نمایشگاه محصولات فرهنگی هنری نماز تحت عنوان “نغمه دل” می نماید . این نمایشگاه تا اول بهمن ماه ۸۶ بمدت ۱۰ روز برگزار خواهد شد و دستگاههای فرهنگی استان آثار آخرین تحقیقات علمی، اساتید ، محققین و دانشجویان و هم چنین ابداعات ،اختراعات و دستاوردهای خود درباره نماز به معرض دید عموم خواهند گذاشت.

اولین همایش گیتارنوازان هرمزگانی برگزار شد

■ اولین همایش گیتارنوازان هرمزگانی با حضور فرزاد دانشمند مدرس دانشگاه و عضو خانه موسیقی ایران در فرهنگسرای طوبی بندرعباس برگزار شد .

به گزارش روابط عمومی اداره کل فرهنگی و ارشاد اسلامی هرمزگان طی اعلام فراخوان انجمن موسیقی استان بیش از ۳۰ هنرجو ثبت نام کردند که پس از بازیبنی نمونه اجراهای ارائه شده، ۱۵ نفر جهت اجرای قطعه در همایش انتخاب شدند.

بر اساس این گزارش؛ سیاوش زارعی ،علی حیدری ،نیمای ویژه، مهدی ناصری، آرمین احمدی نسب، حمید مالیی ، مهدی یوسفی، آرش حلمی پور، مجتبی برداس، مصباح ترابی ، مصطفی موسوی، نوید رحیمی و حبیب اسماعیلی منتخبین همایش قطعات مورد نظر را اجرا کردند.

در ادامه همایش تصاویری از اجرای سکویا (سونات بی دیپلو)، پاکودولوسیا (قطعه فلامنگو) ،جان دوان (هارپ گیتار، گیتار سه دسته) همچنین نوازندگی با ریتم، گیتار چهار دست و تمرین سه اجرای قطعه ای توسط فرزاد دانشمند پایان بخش مراسم و آغاز کارگاه پرسش و پاسخ در خصوص بررسی آثار ارائه شده با حضور این مدرس دانشگاه و شرکت کنندگان و علاقمندان بود.

تئاتر معلولین میناب باز هم خوش درخشید

■ گروه فرهنگی هنری معلولین بهزیستی میناب با حضور در سومین جشنواره بین المللی معلولین مهرآیین در تهران مقام های دوم کارگردانی، سوم بازیگری و مقام سوم موسیقی را کسب نمود.
در این جشنواره که از تاریخ ۲۰ لغایت ۲۴ آذرماه به مدت ۴ روز با حضور شرکت کنندگانی از کلیه بهزیستی استانها و کشورهای خارجی همچون سوئد ، لهستان ، ارمنستان ، اوگانند و عراق در تهران برگزار گردید گروه هنری معلولین بهزیستی شهرستان میناب با ۲ نمایش و موسیقی محلی، حضور یافت که در نهایت حسن سبحان مقام دوم کارگردانی در نمایش “پنت گراز” ، علی ذاکری مقام سوم بازیگری در نمایش “ اینجا کربلاست” و علی اسدی، عبدالرضا سهرابی و علی پیل آرام مقام سوم موسیقی در نمایش “اینجا کربلاست” را کسب نمودند.

